

بسم اللہ الرحمن الرحیم

Checked
1987

رسالہ ہذا از تالیف اہل تحقیق قدوة العارفین
زبدۃ المحدثین حضرت شیخ عبدالحق دہلوی نقشبندی
قدس سرہ الغریر و درو شطیحات احمد سرسندی

1985



مطبع شیردکن واقع چوڑی بازار استہ و پرستہ گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد سيد الاولين والآخرين وعلى آله واصحابه واتباعه جميعين بده طريقي الحق ومحى علوم الدين اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعا وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ايها الشيخ العالم الفاضل العارف الذي اجبتنا الله اليه وخطفه بفضل واعطاه من العارف ما لم يعط غيره من العارفين كما يخبر به عن الله وانه علم بالمتقين فان خفده الله بالااجتبار فخنزرجوا ايضا ان يهدينا اليه كما يهدي المسكين قل الله تبارك وتعالى الله يحبني اليه من ليلاء ويهدي اليه من بيند العاقبة يا خبير
 سه در دل دارم بيه از خوي آن زيبا بخار به فرصته يارب كه پيش مني دلي خالي كنم
 ساهاست كه از بعضه كلمات ومقالات كه در مكتوبات شريف ذكر كورست واز قبيل موهبات
 وموهبات هست استفسار كنند و استكشاف نمايد مشرف شده خواه بلا حفظ خاطر شريف كه
 در غايت نزاكات هست و خواه بجهت خوف گفتگوي بعضي از مریدان ايشان كه در
 نقل احوال و ذكر حكايات ميصرفه و بيه احتياط اند تفصيل اين حكايات آن كه
 ايشان بعد از آنكه در خدمت حضرت خواجهمحمد باقی قدس سره افتادند و از صحبت
 شريف ايشان استفاده اين نسبت كردند در وى سترقي نهادند در حیات و بعد از

وفات ایشان از حالات و کمالات خود خبر دادن گرفتند زیاده از حد و قیاس
چنانکه و چند آنکه مردم حیران شدند و چه جای حیرت است و اندک تحقیق بر حجت ایشان
و چون در ضمن آن تغییر و تحطیه بزرگانی که اتفاق است بر بزرگی ایشان مثل سید الطایفه
خواجہ حبیب بغدادی و سلطان العارفین بایزید بطامی و امثال ایشان بود و گفته
اند که این بیماری با حقیقت کار در نیافتد و باصل نرسیده و اگر متاثر فلان مانده اند و اگر
آن و او را آنکه آنجا ایشان داده اند بیکس را نداده اند موجب وحشت مردم شد
و بیشتر غوغای مردم بر سر آن بود که ایشان به نسبت حضرت خواجہ که پسر و مربی ایشان
بودند تقصیر و رعایت آداب مریدی و حق نعمت شناسی سر بر زد و اگر چه بآداب
این قوم ممکن است که مرید در کمال از سرور گذر و لکن رعایت آداب و بندگی و
سایزندی و فروتنی و حق شناسی باقیست - شیخ علاء الدین کسمانی رحمه الله
علیه که در کشف و تحقیق معاملات و وقایع آیتیه بود معلوم میشود که درین باب از
پیران خود در گذرانیده است میگوید اگر سر من بر آسمان ساید هنوز خاک آستانه
شیخ عبدالرحمن سمرقانی و شیخ ابوعلی لالا باشد ۵ بلند مرتبه زمین خاک آستان
شده ام ۶ غبار کوی تو ام که بر آسمان شده ام ۷ و یکی از این مواضع که بسی خطرناک
و از رعایت مقام ادب دور است آنست که در باب جناب حضرت شیخ النکل غوث
الثقلین رضی الله عنه گفته اند که کثرت ظهور کرامات از ایشان از جهت آن بود که
نزول ایشان ناقص بود و آنکه در بعض مکتوبات نوشته اند که آنکارم که حکمت در
پیدا کردن من آنست که تکامل ابراهیمی و محمدی در یکی جمع شود و اشد و اعظم است از هر
و آن سخن که ترکیب وجود من از بقیه جوهریست یا خمیر یاقه است که وجود حضرت رسول الله

صلی الله علیه و اله وسلم از آن ترکیب یافته است چنانکه ایجا و نخل از بقیه طینت آدم است
 و جای دیگر گفته اند که متابعت را پنجم مرتبه است و هم مرتب با را حاصل است و گفته اند که
 همه کمالات مجزیه بی تفاوت در ذات من حاصل است لیکن بتبع و طفیل است مروی گفته
 صادق از ایشان شنید آن شخص گفت از پنجاه مرتبه شما بر انبیاء لازم می آید جواب دادند
 که آنجا با صالت است و اینجا بطفیل و یکی از یاران ایشان گفت که من مقام خود را
 انبیاء می یابم و این را توجیهی که موجب اثبات و تصحیح آنست کرده اند و در جای ثانی
 محمدی و احمدی گفته اند و دوره الف را نامجد و الف گفته اند و امثال این کلمات در
 مکتوبات ایشان مذکور است و اینهمه را میگذرانیم تا نوبت باین مکتوب رسید که
 باعث این همه نفرت و وحشت گردید گفته اند من هم مرید الله ام و مراد الله و سلسله
 ارادت من بی توسط باشد تعالی متعلق است وید من نایب ید الله است ارادت من
 بمحمد رسول الله بوسایط کثیره است و ارادت من باشد قبول و سالیط نمیکند پس من هم مرید
 محمد رسول الله ام و هم همیشه او و خوان این دولت هر چند طفیل ام ناخوانده نیامده
 ام و هر چند تا بعم آما از اعمال بت بی بهره نیم و هر چند امتم اما شریک و دو لقمه شریکی از آن
 و عوی همیشه خیر و گمان کفر است بلکه شرکت خادم است با محمد و من تا طلبیده اند سفره
 این دولت حاضر نیامده ام و تا نخورسته اند و صحت باین دولت دراز نگذرد ام و هر
 اویسی امامی حاضر ناظر دارم و هر چند در طریق تشبیه پیرو من عبد الباقی است ^{شکاف}
 تربیت من الله باقی است من بفضل تربیت یافته ام و براه اجتناب و رفته سلسله من ^{رجای}
 که من عبد الرحمن ام هر رب من حسن است و ربی من ارحم الراحمین و طریق من سجای
 است که از راه تشبیه رفته ام و از اسم و صفت جزوات اقدس من نخورسته این سجای

نه ان جانی است که بطایح باکن قابل گشته است که آن را بهین مسافرت است آن از دانه نفس
 برآمده و این انوار هم نفس حق فاق است و آن تشبیه است که لباس تنزیه پوشیده و این
 تنزیه است که گردی از دامن تشبیه بوی سرسیده و آن از حشر شمشیر خوشن زده و این از
 عین محبوب آمده است ارحم الرحمن در حق من سبب تربیت اغیر از معدن خود گذشته است
 و صلت فاعلی در تربیت من غیر از فضل خود را ساخته از کمال کرم و استقامت و غیرتی که وی تعالی
 و تقدس در حق من در تجویز فیض مایه که فعل دیگری را در حق من مدخلی باشد یا من بدگیری
 در معنی متوجه گردم من مرای الهی ام جل شانّه و محتبای فضل و کرم نامنتهای اوست تعالی تقدس
 انتهی سبحان الله و العظمه و الکبریا و این چه سخنان و این چه کلمات است و این چه
 وسط است و این چه طلب خوانی و ثنا گستر نفس است الله اکبر در روشنی شکستگی کجایی
 و ادب توامع و کم زدن نفس است حضرت خواجّه محمد باقر صاحب رحمه الله علیه رحمة و همت در آخر رساله
 قدسیه باین باعی صیت کرده اند ۵ اندر هر حق جمله ادب باید بود و تا جان فانیست
 در طلب باید بود و در هر دم اگر برادر یا بکشی کم باید کرد و خشک باید بود و و قال بعض
 العرفاء حقیقه الطریق ان تكون مغلساً ابدان و ان تكون طالباً للاعلی و متی فطنت انک
 وصلت و وصلت و متی فطنت انک فطرت طفرت انک حصل لک حال لا حال لک حال لا حال
 این را مقبول و محبول درگاه همه نظر درین است نعم از بعضی اقطاب فخر و مایات بر اهل
 زمان خود بوقوع آمده است و از مقام و از مرتبه خود خبر داده اند گویند که آن بامریر و درگاه
 است نه بطریق کبر و فسانیت شاید که دیجانیز ازین قبیل خواهد بود و الله اعلم اما آن نسبت
 باقران شکر گفته اند نسبت بختی کائنات علیه فضل الصلوة و التبیات و بعضی از کبرای
 مشایخ انا ما ربانی الا رسول الله و حضرت عون الثقلین رضی الله عنه فرموده اند لیس

منته الا الله ورسوله این درست است اما آنکه گویند در قرب و وصول مادر مقامی که رسیده ایم
 هیچکس واسطه نیست هیچ یکی را دخلی نیست نه رسول و نه غیری و اگر واسطه بودند در وقت
 مصلوک تمام شد و قرب راگاه حاصل گشت و وصول محصل پوشت هیچکس واسطه نیست و همه
 منقطع شدند بلکه من برای الهی ام و بمقتضای اویم فعل دیگر را در حق من دخلی نیست و من بگری
 در یعنی متوجه نیم آن دیگر که ام است رسول خدا حاشا سبحان الله هیچکس یا رسول خدا
 بخینین درمی افتد و گستاخی میکند و میگوید که من هم پیر محمد رسول الله ام در وقتی مرید وی
 بودم الان مرید خدا ام بوساطت او در قربی که من با خدا دارم وی صلی الله علیه و آله وسلم
 واسطه نیست و از خلوتی که من با خدا دارم وی بیرون درست باید در وقت که مضمون این
 سخن چیست و اینجا چه لازم می آید هیچ عارفی با این طرز سخن گفته و دعوی کرده است همانکه
 با ولیای خدا در افتاده بودید پس بنو و تانوبت پیغمبر خدا رسید بعد از آن نمیدانم بکی
 خواهد شد و گفته اند اگر چه اتم اما شریک و لقم یعنی اگر چه است محمد رسول الله اما شریک
 اویم و منقبت و کمالات و فضیلت و اگر تحقق نظر نمایند این معنی میگردد که در وقتی است
 او و تابع او بودم که در سلوک طریق اقرب متابعت و پس وی وی میکردم و چون بهر
 راگاه حق شدم و مرید وی تعالی گشتم شریک او شدم سبحان الله در ارادت خدا است
 پیغمبر شریک میباشد خصوصاً با محمد که مهتر و بهتر پیغمبران است صلی الله علیه و آله وسلم و عجب که
 با وجود اثبات شرکت گفته اند نه شرکتی که از آن دعوی همسری خیزد که آن کفر است دیگر
 شرکت کدام است که از آن دعوی همسری نمینخیزد معنی شرکت و همسری یکست نزدیک
 به تاروت با متلازمان و مت و میانند و آنکه گفته اند بلکه شرکت خادم با مخدوم است
 یعنی اگر چه این خادم چیز از خانه نیاورده و هر چه دارد از مخدوم دارد و لیکن

دشت بوی داد و شریک خود همچو خود گردانید این هرگز بوجود نمی آید مخدوم بنجامد جزیر می
 که مناسب حال وی باشد و مخدوم خادمان بسیار دارد و هر که که اکم بخش وی میدهند چنانکه
 ذکر اولش در کلام ایشان در بیان تنهائی بسیار واقع است از لشکر دادن لازم نمی آید که هر چه
 در خانه داشت داد بلکه آنچه در خور اوست میدهد و خود درین مطالب عالیه چنانچایش
 این تمثیلات و تقریرات دارد و مقرر است که دعوی مساوات با انبیا خصوصاً سید
 انبیا صلی الله علیه و آله بنیاد علمیم باطل است و تفرقه و تفصیل باعتبار خادمی و مخدومی و صاحب
 و فرعیت نیز باطل و عاقل و کلام درین سلسله بیاید و از زبان بعضی مبدویه که با تفا
 فرقه ضاله اند شنیده شده است که در اعتقاد سید محمد مهدی جو نوری که مبدو نشاء
 و محل و مقرر صلات ایشان است میگفتند که هر کجالی که محمد رسول الله دشت در سید
 محمد مهدی نیز بود فرق چنین است که اینجا با صالت بود و اینجا بتبعیت و بتبعیت رسول
 بجای رسیده که همچو او شده و این بعینه مقوله ایشانست و چنین شنیده میشود که شیخ
 در شان آئمه اثناعشر رضوان الله علیهم اجمعین میگویند که ایشان شاگرد پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم بمنزله او ستاد رسیده بر هر تقدیر اینجا دم را باید حق نعمت شناخت
 و نزد مخدوم جزیه بندگی و نیاز دم نرزد و دعوی مساوات نگیرد ای آیان
 پوستین را داریاد و مثال اینجا دم باین مخدوم که دم از برابری میزند و گستاخی
 میکند حال آنکه غلام است که همراه خواج که مقرب درگاه سلطان بود و در مجلس سلطان
 رفت بسوی او مجلس قرب بنشت و غلام نیز اینجا با ستاد و چون خود را در مجلس با خوا
 با خواج یکجا دید بازید و مغرور گشت و از لب پیچی وی تا بی که رسم غلامان است
 خود را کم کرده با خواج شریک و برابر گرفت و گفت من هم بنده پادشاه و مقرب

درگاه اویم و ندانست که بچنانکه سخت نزدیک است طریق کرب و وصول بواسطت و فضل
 خواجہ مجلس پادشاه رسید و وی واسطه بود الا آنکه کرب و وصول حاصل شد است
 نیز واسطه است و لیکن از غایت غرور و غری و کم فکری وجود و ساطت از نظر و
 ساقط شده و در حیطه کفران غمت افتاد ششخو سلاست در آن سخن تامل کنید که از اقوال
 ایشان که انکار حکمت در پیدا کردن من گشت که تا کمال ابراهیمی و محمدی جمع شود و مفهوم
 میشود و وجه لازم می آید و اینجا هم همین جواب بنجادی و محمدی داده اند این سخن هیچ فایده
 نمیکند خبر فرق بیحیثیت و اصالت اما دعوی همبری و برابری لازم بدین این کلام است
 بلکه دعوی همبری و برابری از خادم و تابع نامقبول نامسموع تر است عجب آنکه فرموده اند
 که برخوان آیند و ملت هر چند طفیلی ام کما نا خوانده نیامده ام هر چند تابع ام اما از اصالت
 بے بهره نیم دین چه معنی دارد طفیلی خود و همان کس را میگویند که نا خوانده باید و تعبیر ضد
 اصالت است و اجتماع ضدین محال و اگر گویند بوجبی تا بم و بوجبی اصل این سخن معنی محصلی
 ندارد و یا سخت در وقت سلوک تابع پیرو مرید بود و کلم بعد از وصول بمرتبه اصالت
 رسیده ام و بسر خودم و همه وسایل و وسایط که بودند ساقط شدند و از میان بدرفتند
 چنانکه اسباب تربیت خود را بعبادت تشبیه داده اند و پیش ازین مرید محمد رسول الله
 با مرید یکی از خاصگان درگاه وی بودم اکنون مرید خدایم بواسطه و ارادت من بالله
 تعالی قبول و ساطت میکند و ارادت من بیواسطه بالله تعالی است من هم مرید محمد
 رسول الله ام باعتبار سابق و هم هم مرید اویم بحکم حال تعالی الله از تصور این معنی و
 سخن باین کلام موسی بر بدن اعتقاد و اطلاق مسلمان میخیزد و بخدا سوگند لبس عظیم است
 این کلام و بنیابت شیخ است این ارام راه رست است که اعتقاد کنند و بگویند که

همه میدان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم و رسول مرید خداست جل جلاله
 از حق منزه میگرد و مخلوق میرساند معنی نبوت و رسالت این است هیچکس را بیواسطه
 وی صلی الله علیه و آله و سلم راه نیست بسوی خدا و در درگاه وی جانه خواه در وقت
 سلوک یا بعد از وصول دیگر اطلاق سلسله در ارادت الله تعالی که بواسطه غیر می است
 عجب واقع شده است اطلاق سلسله در جاسه مناسب است که بواسطه باشد ظاهر
 سهو قلم است یا بطریق مشاکلت است این سخن طالب علمی است و الا مرئی ذلک سهل
 و گفته اند که بدین نایب دید الله است انفع و نتیجه اراده الله است چه بد مرید
 نایب بدیست باشد اما طوح می افتد بقول حق سبحانه تعالی ان الذین یراونیک انما
 یبالیون الله الایه و این بحقیقت وقتی راست آید که بر او اثر راست از دست
 و لکن اندر می مترب گردد که بیک مشت خاک لشکر را منهدم گرداند و
 بی آن حکایت بانی بشینیت کنون بعارفت و حقایق که در تحقیق این دعا می شسته
 اند دست در هرفع این خلجانان و شبهات کنیم و من الله التوفیق و الاستغاثه نوشته اند
 که سیر مرادی و مریدی امر است که بوجدان حسب آن سیر تعلق دارد پس محبت و برهان
 بر اثبات آن طلبیدن گنجایش ندارد اینجا کس چه سخن کند که راه سخن بسته بند مکن هر چیز را
 محبت و برهان باید هیچ چیز به محبت و برهان منتقل شود فی الله تودان و محبوبان خود را در اصطلاح قدم همان آن
 که نخست ایشان را جذب مینمایند و بدرگاه میکشند بعد از آن توفیق سیر و سلوک
 داده و اصل میازند که معنی مجذوب سالک است و میدان آنانکه ایشان را بعد از
 آن میکشند و ایشان را سالک مجذوب میگویند آیا این هم میباشد که صاحب سیر
 مرادی بجا میرسد که در ارادت او بحق و قرب و وصول در محبت سر می نشاند

وساطت حضرت سید المرسلین و سلطان المومنین صلی الله علیه و آله و سلم سقوط می پذیرد
و بهر می افتد و در جمیع کمالات برابر سید المرسلین می باشد و بدعوی شرکت و همسری و
برابری می کشد و جامع کمالات ابراهیمی و محمدی میگرد و دو صاحب این سیر هم میر و محمد
رسول الله میگرد و میگوید که بخیا که آنحضرت مرید خداست بواسطه من هم مرید
خدا ام بواسطه و آنکه نوشته اند که کسی را که حق تعالی قوت قدسیده داده اگر در حق
و اوصاف صاحب آن سیر نیک ملاحظه نماید فیوض و برکات علوم و معارف الهی جل شان
که او بان ممتاز است مشاهد کند تواند که حکم بسیر مرادی او نماید و هیچ محتاج بدلیل نبود
سخن محمبی است یعنی شما این مقدار ادراک و شعور ندارید که اوصاف و اقوال و جمال
کمال ما را ملاحظه نماید و فیوض و برکات و علوم معارف ما را که بدان منفرد و ممتاز ایم
مشاهد کنید و بسیر مرادی ما حکم کنید دیگر کلیل چه حاجت است اینجا آن سخن یا دمی آید
که کیبارگی از همین یاران یکی بخدمت ایشان نوشته بود که عجب است با وجود آن عظمت و
جلالت مرتبت کمالات از شما ظاهراً پنهان شود و در جواب او نوشته اند که امر است بالاتر از
معارف و حقایق باشد که ما بیان میکنیم و بر ما وارد میگردد و که دیگر آنرا طاقت بیان آن
نیت معجزه حضرت رسول نیز سخن بود که بر مرتبای عجز نرسیده بود و او کما قلتم مصفی
بذا آدمیم بقصود که در اختیار شما به بیان علوم و معارف سخن نیت لیکن غایت آنچه
ظاهراً میگرد و آنست که شما را عالم و فاضل و ما برود و لشعور و خندان و انیم بلکه عارف
و مکاشف هم میگوئیم اما آنرا از کجا معلوم کنیم که شما بسیر مرادی بر تبه رسیده آید
که وساطت حضرت سید المرسلین و سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم در میان
شما و خدای عز و جل نهانده است تا آنکه هم سیر و همبای آنحضرت شده آید بمعنی لازم

سیر مرادی نیست و احوال و اوضاع و علوم و معارف شما دلیل نیست بر آن و با وجود
 کثرت علوم و معارف آنها مقصود نیست که یکجا حفظ واقع شود و عصمت مخصوص انبیاء
 صلوة الله علیه و سلم و علی بن ابی طالب و علیهم السلام و غطاء در کشف باقی ارباب کشف
 جایز است و ملازمان که خطا یا بر شیخ ابن عربی ثابت کرده اند از همین عالم است که
 با وجود این حقایق و معارف که شیخ دارد خطا کرده است و آنکه نوشته اند که حضرت
 خواجہ اقبال قدس سره در اوایل حال سیر انفقیر را سیر مرادی مقرر فرموده بودند حضرت
 خواجہ اثبات شهابیاسر یکروز دگرسان واقف اند بر آن و بیشتر از همه این فقیر اما
 اگر الآن در قید حیات صوری می بود ندانم این است که باین سخنان از شما راضی نمیشد
 و یکپس باین راضی نخواهد بود و امید وارم که شما هم در باطن راضی نخواهید بود و و الله اعلم
 عبارت در اوایل حال کسی اورین و رطمی اندازد که گوید شاید در اوایل حال نشانها
 این مدیافته باشند بعد از آن حال تغیر شده باشد و الله یحیی الاموات و الله اعلم بالاشیاء
 و غیبت مقصود شما خود نیست که در ابتدا احوال این حکم میکردند و در انتها به خود
 خواهد بود سیر مرادی و مقام مرادان ابتداء و انتها و شمار حاصل است اما آنکه
 سیر مرادی این پنج حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انبیاء و دست داد
 و چنین در برابر افتادند که ایشان از میان ساقط شدند و واسطه ماندند و قیامت
 باز همان سخنان که مذکور شد پیش می آید و مکرر میشود و نوشته اند که اجتناب از
 نیست بانبیاء علیهم السلام و همچنین باشد که اگر چه در آیات قرآنی اجتناب همه جایز است
 بانبیاء واقع شده است قوله تعالی و لکن الله یجتبی رسله من یشاء فامضوا بالسلامة
 و بعد از آنکه انبیاء فرموده است اجتناب هم و بداهم الی مراد المستقیم و در وصف

ابراهیم فرموده اجتهاد و هداه الیه اطاعت مستقیم و حقیقت آنست که معنی اجتهاد برگزیدن
 است و حق تعالی برگزیده انبیاء را باین سابقه و سبب و اولیا و را بکسب و رعایت
 و اتباع انبیاء و ایضا اجتهاد نیست که در انبیاء است و این تفسیر قول سبحان تعالی حکمتی
 الیه من یشاء و میدی الیه من یشاء پس وجه مباهات نیست مگر عدم توسط چنانکه او دعا
 کرده اند و بیان آن بیاید تو لکم و معلول فیوض رسالک را بتوسط و حیلولت خیر الشیء
 علیه و آله الصلوٰة و السلام تا زمانی است که حقیقت رسالک تحقیق محمدی که جامع جمیع
 حقایق است و از حقیقه الحقایق گویند منطبق گشته است و بآن متحد نشده است
 و چون کمال متابعت بلکه محض فضل این حقیقت را با تحقیق اتحادی حاصل گشت
 توسط برخورد و توسط حیدریت در نمایندگیت است انتهای اتحاد حقیقت رسالک با حقیقت
 محمدی که حقیقت الحقایق است چه معنی دارد و چه صورت دارد و این سخن از مقام ادب
 و انصاف دور است و گستاخی صریح و کذاب فطیح است و با قطع نظر از حکم عقل که اتحاد
 دو چیز و یکی شدن آنها بر چند خبر و کل و جزئی و کلی باشند از محالات است لازم
 می آید که حقیقت هر رسالک که باین مرتبه و مقام رسد حقیقه الحقایق گردد و در ذلک ظاهر
 البطلان پس اگر از اهل حقیقت کسی این اطلاق کرده باشد و حکم باشد و موقوفش
 فتای این بود و غیبت از خود و حضور دس خواهد بود و بجهت کمال متابعت علیه
 محبت چنانکه فانی الشیخ میگویند و خود شیخ تمام عالم و پیر جمیع نبی آدم و در هر مقام
 کائنات و قبله موجودات اوست علیه افضل الصلوٰة و اکل التیام همچنانکه اتحاد
 بذات مطلق الهی را تفسیر کرده اند باستغراق و رستی حق کذا فی الفقرات و چون
 اتحاد و اعتباری و حکمی است با معارفت حقیقی و فضل الامری مناهات نخواهد داشت

و منافعی و مساوت و میل و لذت نخواهد بود و خود را یقین و تشخیص حقیقت سالک و جزئیت
او با قیست چنانکه اهل فنا در توحید میگویند ^س تو او نشوی دلی اگر جهید کنی +
جای برسی کنز تو توئی بر خیز و ده یعنی آن توئی و دوی که پیش از فنا و کم شدن در وی
بود بلکه همین کم شدن و فانی گشتن در و سه قرب و وصول بحق است بر مساوتی
پس این اتحاد و انطباق که حاصل گشته عین توسط است اگر چه این و اصل بجهت غلبه خودی
و فنا دریافت این و مساوت میتواند کرد و حقیقت ^ت محرمی را عارفان واسطه میدانستند
و مییابند و در وجودات تمامه اشیاء و صفات و کمالات از خواهر و اعراض که وصول
بحق و شهودی نیز از انجمله است چه آنها که بآن حقیقت رسیده و در کوفانی گشته و حکم
گرفته و چه غیر آن بلکه توسط نسبت بطایفه اولی و دریافت آن السبب و اقرب و ظن
باشد و این سخن دقیق است و ائمه الهادی ^ت قولم است که اتحاد است معامله بشرکت است
این نیز غالی از عبارت نیست چه شرکت دوی را می طلبد و شریک در امری و کس می باشد
و حقیقت اتحاد خود اصلا بشرکت جمع نمیشود و یعنی فنا و غیبت نیز که اتحاد حکمی است فانی
و غایب از میان رفت و حکم عدم گرفت شرکت از وی چه صورت دارد توسط را گفتند
که دوی می طلبد شریک و شرکت نیز همچنین است ^ت قولم اما چون سالک تابع در الحاقی و طبعی
است از قبیل شرکت فادم بود با محذور و این سخن هیچ محصور ندارد و اگر ایجاب فادم با محذور
شریک است در جمیع صفات و تمام جهات پس برابر و همسر است و محذور لازم تفاوت
هم فادمی و هم محذومی چه فائده دارد و اگر نیت اتحاد چه معنی دارد و این سخن فادمی
و محذومی در کلام ایشان بسیار واقع است و در اجتماع کمالات ابراهیمی و محمدی ^ت گفته
اند و این اگر چه گاه ساخته اما فائده ندارد و نوشته اند که مراد بر اینست حال محضرت

سید کائنات محبت خاص پیدا شده بود که در غلبات آن محبت میبختیم که محبت من
 بحضرت حق سبحانه تعالی از آن جهت است که وی تعالی رب محمد است این سخن در
 ظاهر نظر بعید و باعث تعجب است اما معنی راست و درست دارد زیرا که محبت
 منعم جلی است و همه نعمتها به وسیله و وساطت آنحضرت واصل پس محبت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم اقرب و اعلائے اسباب محبت حق باشد و محبت او
 با عین محبت حق یا مستلزم اوست و بحباب عقل شوق ثانی اظهار است اگر گویند که
 محبت از جهت انعام محبت صفای نیست و سخن در محبت ذاتی میرود گوئیم که آن
 نیز از جهت ذات محمد صلی الله علیه و آله و سلم حاصل است که چون آنحضرت مظهر خاص
 ذات حق است تعالی و تقدس محبت و انجذاب بوی موجب محبت و انجذاب حق
 خواهد بود بر هر تقدیر این سخن بسیار خوب و دلرباست نیز مجازان کاش که شمار اسمین است
 بجای میکشید که در عشق محوی والد و شید اوست هلاک و فانی میگردد اندک که مجال سران
 کردن و دم زدن باین نوع کلمات شعریه برابری و بیگانگی در حضرت وی صلی الله
 علیه و آله و سلم نمی ماند چنانکه در وصف حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه آمده است که
 سنگریزه در دهان انداخته و چشم بر جمال آنحضرت دوخته می نشست و رابطه محبت را
 نگاه میداشت و دم نیز در حال اکثر اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین بچنین بود که کاندل
 محب کان علی رؤسهم الطیر و اشارت قول حق سبحانه تعالی یا ایها الذین امنوا
 ترغوا الصالحات تمسکوا بالصراط المستقیم صوت البنی الایة بهم برین است تو کلمه تا برین قسم محبت نشو و نما
 و اتحاد و چگونه تصور باشد درست اما حقوق و اتحاد و جهان معنی فنا و غنیت و دوام توجیه
 و حضور و استغراق که لازم عشق است مفرد و محبت صادق است نه معنی دیگر

سالک است و ای اگر در آخر حال جذب تدارک ننماید یعنی وسایط میان بر ندارد
 حاصل آنکه در طریق جذب و سلوک هر دو پیش از وصول سنایط در کار است و آنکه
 در طریق جذب بعد از وصول وسایط ساقط گردد و در طریق سلوک همانند حکم است
 چراور هر دو جا باقی نماند و چادر هر دو جا ساقط نگردد سخن در همین جا است و اگر
 گویند که این امر کشفی و وجدانی است بحث فائده نثار و اینجا نیز دیگر است اما شمای
 باشند لال شده اید و توجه نموده که چون در طریق جذب کشش از جانب مطلوب است
 و عنایت الهی متکفل حال طالب است تا چار قبول وسایط نمیکند و در طریق سلوک
 چون انابت از طالب است از وجود وسایط چاره نبود و خود جذب و سلوک
 بر هر دو تقدیر فرق بتاخر و تقدم فائده نثار و اگر گویند معاود دلیل هر دو کشفی است
 چنانکه یکبارگی از شما مثل این سخن شنیده شده است این گریز گاه خوب است و بعد
 از ان و اثبات عدم توسط و تقدیر آن طرف دیگر بیان کرده اند یکی وصول از راه
 معیت که حق رایانده است تا چار بتوسط امری خواهد بود و مناسب معیت است
 و اگر واسطه است در سلسله تربیت است که عبارت از سلوک است و گفته اند که
 راه معیت یکی از طرق جذب است انتهی پوشیده نماند که هر گاه راه معیت یکی از طرق
 جذب باشد و قرار یافت که در طریق جذب از سلوک چاره نیست پس از طریق معیت برآ
 وصول نیز سلوک در کار خواهد بود و از وسایط ناگزیر و کلام دروس همچنان خواهد
 بود که در طریق جذب گذشت دیگر مثال ظن با اصل نموده اند که هم طریقی است اگر
 بعنایت الهی ظن را با اصل میل پیدا شود کشته بوسه میدهد اگر دو و آن ظن را
 با اصل وصول حاصل شود بر آینه سبیل جلالت امری خواهد بود چون آن اصل است

اسما و الهی است تا چار در میان اسم و سعی ای او حاصلی نخواهد بود و وصول ظل باین
 راه باصل الاصل که معنای آن اسم است بواسطه امری خواهد بود و انتهی پوشش بدین
 که ظاهر آنست که این نیز از طرق جذب خواهد بود چنانکه در طریق معیت پس این نیز
 محتاج بسلوک خواهد بود چنانکه طریق جذب اینچنان نیز میان کلام است که اسمی است
 دیگر کشش ظل با اصل مسلم و اتصال اسم با سعی نیز همچنین تا وصول ظل با اصل
 الاصل که معنای آن اسم است چربا بواسطه آن هم نباشد بل الامر کذا که تو کلمه ایست
 و اصل ذات است تعالی بوصول بچونی توسط حیلوت امری در حق او مفقود است و هرگاه
 در صورت وصول بحضرت ذات سبحانه حیلوت و حجاب صفات واجب مرتفع گردد
 حیلوت حجاب غیر ذات چه گنجایش دارد و انتهی پوشیده نماند که امری مقرر است
 که صفات پرده ذات است که برگزینی افند اگر یک پرده برخواست پرده دیگر می
 ذات را جز در پرده صفات نمیتوان دید و مشهود گردد و در نهایت لیکن صاحب
 ذات را بجهت غلبه انجذاب توجه تمام بسوی او صفات منظر نمی افتد و بر هر تقدیر
 پرده در میانست در یاد یا در نیابد و فی الحدیث حجاب النور لعم النبی نور یکی اند
 اسماء محمدیت صلی الله علیه و سلم و اگر مراد نور ذات دارند که حجاب ذات است
 حجابیت نور محیی بآن مصدوق نور علی نور بیدای الله نور من یشاء خواهد بود
 باقطع نظر از آن این طریق که او را بوصول بچونی نام گردید اگر از طریق جذب دارند چنانچه
 ظاهر است درین نیز میان کلام می رود که در جذب گذشت از احتیاج بسلوک و اگر طریق جذب
 نیست طریق سلوک خواهد بود و در طریق سلوک خود واسطه ثابت است اولاً آخر
 و ظاهر آنست که این طریق توجه الی و حضور با دست چنانکه مشغولان طریق را این سلسله

شریفه راجعی باشد که مشق اینکار میکند تا ملکه حضور و انجذاب با حدیث حق حاصل کنند
 بعد از آن اگر توفیق سلوک یا بند حکم مجذوب سالک خواهد بود و کلام در وی گذشت
 و درین مشغولی لغوی و هتاه و تمام جهات و اعتبارات است تصفیه لوح قلب از نقوش
 ماسوی اگر مقصود بیان این نسبت و ذکر این حالت است این خود سبب مشغولان این
 نسبت راجعی شد علی قدر تفاوت احوال هم چندی ابتهاج و افتخار و ذکر اعتبار و کثرت
 و احوالت و مرادی و مریدی و خادمی و محمدوی چیست معلوم میشود که مقصود چیزی
 دیگر است و بیان مقام عالی تر از آنست و مقصود این است که بیان کنند که خداست
 ما الفضل خود بجای رسانیده است که همه سبب و وسایل وصول در حق ماحکم
 گرفته و سقوط پذیرفته است و حق تعالی از کمال کرم و اہتمام و عنایتی که در حق من وارد
 تجویز نماید که قول دیگر را در حق من در خلی باشد یا من بدیگری درین سنی توجه
 کردم من مرید خدا ام و هم پروردگار رسول اینها درین مقصود چه دخل دارد و چندین توجهات
 و مقدمات غریب در اثبات و تقریر آن بر انگیزن چه حاجت و در حقیقت و در صورت
 مشغولی و توجه با حدیث ذات نیز روح محمدی که محیط تمامه مراتب جود و یوشه و مدعی
 و ساریست در ذات و صفات واسطه است اگر چه شاید از آن آگاه نیست بر مثال
 صندوق ویت شیار و بالحد هر کجا نوری و هدایتی و اواراکی و دریافتمی هست بواسطه
 حقیقت محمدی است هر کجا نوریت ساطع با کمالی بابرکت پرتو از آفتاب آن محال
 افتاده است و قولکم تحقیق این مقام آنست که توسط سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰۃ
 و السلام بدو معنی تواند بود یکی آنکه او صلی الله علیه و سلم حایل و حاجب بود در بیان
 سالک و در بیان مطلوب و معنی دوم آنست که سالک لطیف و بی و توسط و بیست

و قیامت وی صلی الله علیه و آله و سلم مطلوب و اصل گردد و در طریق سلوک و
پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط بهر دو معنی کائن است بلکه می انگاریم که درین
طریق از شیوخ هر که در میان آمده است توسط و حاجب مشهود سالک است و ای
اگر در آخر حال جذبه تدارک آن ننماید و معامله بهر چه پردگی نکند زیرا که در طریق جذبه
و بعد از رسیدن بحقیقت الخاق توسط معنی ثانی است که لطیف و شریف است
حیولت و حجاب که پرده شود و گردد و و مشایخ طریقت در توسط و عدم توسط آن
سرور اختلاف با دارند جمعی توسط رفته و گردیده بعد از توسط انتهایی چو ششیده که
در توسط و تبعیت و طویل تحکیم را جاس سخن نیست و متفق علیه است و جمهور عرفا
محققین بر آنند که توسط معنی حیولت آنحضرت در میان سالک و مشهود مطلوب
نیز ثابت است و هیچ مشهودی بی توسط روحانیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
حاصل نیست و قوی مخالف لایعبار است و ناشی از کوتاهی نظری است و ایشان میگویند
که توسط روحانیت آنحضرت در جمیع مراتب وجودی و مشهودی یعنی جمهور عرفا
و عیانی و معاوانی تمامه عوالم جسمانی و روحانی ثابت است و این توسط داخل جهانی
نیست که از آن پرده بر روی مشهود نشیند بلکه موجب انجلا و انکشاف است در
رنگ حیولت عینک در البصار عالم ظاهر مثلاً وجود ادراک و مشهود ذات بی پرده
محکم نیست - **و** در پرده میان با ششم و بجه پرده نهان و میگویند که حقیقت
بودن آنحضرت و احاطه جمیع باسیات مخصوص بجا هر ذات نیست بلکه عام و شامل
در صفات و معانی را که مشهود و مخدومان و محبوبان و مرادان یکی از انجلا است و میگویند
که در وقت این مشهود و معنور که در قرب و و موصول حاصل است روح فریغ

سید المرسلین و محبوب رب العالمین حاضر است و واسطه است و از ذات حق
 مفارقت نیست چه محب و محبوب از یکدیگر جدا نشود خصوصاً این محبوب که محبوبیت و
 بذات بحت بملاحظه جمیع شیون و اعتبارات بود از جهت بودن او مظهر جامع قال
 بعض العارفين ما رسل الرحمن اویرسل من رحمة لقعد او تنزل فی ملکوت
 الله و ملک من کل ما یختص او یشمل الا بواسطه المصطفی عبده و نبیه و محتو المرسل و واسطه
 فیها و اصل لها لعلیم بذات کل من معنی و این شامل جمیع مراتب و شهود است و قال
 ان روح النبی ما غلبت من نفوس بالشد فی الله طاب ثواب فی وصفه صلی الله علیه
 و آله و سلم المحقق المحکوم بالجبل علی کل من ادعی معرفه الله عبودة فی نفس الامر
 المحجوری و میگویند که این مشاهد مجذوب یا سالک تواند که بجهت قصور معرفت و
 تمیز یا بجهت غلبه خدا و بخودی از ادراک و دریافت آن قاصر و ذایل باشد
 اما در نفس الاثر ثابت و دائم و قائم است و آن دنول و تحقیقت از قبیل عدم علم
 بعلم است چنانکه در مواضع دیگر گفته اند از نیمه گذشتهیم و سلم در ششیم که مشایخ
 در توسط و عدم توسط آن سر در اختلاف دارند اما اگر و که قایل اند بعدم توسط
 ایا دعوی شرکت و همسری و هم برگی و اجباء و عدم غلبت آنحضرت در حق ایشان
 و عدم توجه ایشان بانجناب چنانکه گفته میکنند و مشایخ در بنجام اختلاف دارند
 در بنجام است عاशा و کلا همه متفق اند در رعایت بندگی و نیازمندی و سرانگیزی
 و احتیاج بانجناب دیگر مخفی فاند که توسط آنحضرت در شهود و اصل موجب عظمت
 و جلالت و سبق و تقدم اوست در درگاه عزت و عدم توسط بسبب بافر و سقوط
 و قصور حاصل حکایت عدم توسط بان راجع میگردد که سالک همیشه فادانه همراه

آنحضرت بتبعیت و بطریق میرفت و اقتباس انوار از وسع میکرد و چون بقرب درگاه
 بیشتر رفت و درون در آمد و آنحضرت را پس انداخت و بیرون مرگداشت و
 از میان ساقط گردانید و خود در مجلس در آمد و بپنجه قرب و وصال بنشست و
 کامران شد و میگوید که من و تو برابریم من هم بنده تو هم بنده و تو را توسط در میان
 من و خدا نهاد اگر چه در اصل بنده تابع و خادم تو بودیم و بواسطه تو رسیدیم ^{سلا}
 تو هیچ دخل و توسط نداری نعم اگر بایر و مرشد معامله و حال چنین نشیند ممکن
 باشد که بواسطت و عنایت و تربیت حضرت رسالت انوار و اسرار اقتباس
 و استفاده و استفاده نماید و فتوح و نیوض حاصل کند اما این عجب که بتبعیت
 آنحضرت استفاده و استفاده کند و در مرتبه برابر گردد و او را از میان ساقط
 گرداند و خود در میان قرب بواسطه بنشیند هیچ عارف و عاقل این سخن را روا
 دارد و قبول کند و ایشان عجب نکته تلایانه بکلف استنباط نموده و افاده
 کرده اند و گفته اند که گفته نشود که ازین عدم توسط اگر چه بیک معنی بود تصور
 بجناب حضرت خاتمیت صلی الله علیه و آله و سلم لازم می آید زیرا که میگوئیم که این عدم
 توسط مستلزم کمال آنجناب است نه مستلزم تصور بلکه تصور در توسط است زیرا که
 کمال تبعیج آنست که تابع او بطریق و تبعیت او جمیع درجات برسد و این معنی در
 عدم توسط کائن است نه در وجود توسط که آنجا شهودی برده است که قصی
 درجات کمال است و ایجاد برده پس کمال در عدم توسط بود و تصور در توسط
 از شوکت و عظمت محذوم است که خادم در هیچ مقامی خلف نکند و بتبعیت او
 شریک دولت بکنان گردد و انتهی این سخن تخیل محض و از قضایا س خطایه

مشعریه است نه از بر این قطعیه یقینیه و چون ایشان میگویند باید که کشف مرئوس
و ذوق صحیح ناشی شده باشد و الله اعلم قو لکم و از اینجاست که آن سرور فرموده
است علما و امتی کابنیا و بنی اسرائیل این را بران نمکنه چه متفرع و مترتب ساخته
ای از بر این سابق خود لازم آید که فرمایند علما و امتی کانا زیر که شما ایشان را اقصی
و جهات کمال ثابت گردانید و در تمام کمالات شریک آنحضرت گردانید این خود بالاتر از مرتبه انبیاء
نبی اعظم است زیرا که هیچ یک از ایشان شریک آنحضرت در تمام کمالات نیست و حق آنست که مرتبه
شما و امتی بر مرتبه انبیاء و غیره تشبیه باعتبار خلافت و نیابت در تبلیغ احکام و تبلیغ
است چنانکه انبیاء بنی اسرائیل تابع تورات بودند و بعد موسی علی السلام تبلیغ احکام
آن میکردند و در قدر و مرتبه و نزد محدثین این حدیث بصحت رسیده است و علی
العلماء و ورثه الالهیاء صحیح است عجب که اینجا بعرف از ظاهر و در کتاب خلاف آن
راضی شده اید و فرزند شیخ نورالدین نورالحق میگفت یکبار سه نزد ایشان
قول مشهور الولاية افضل من النبوة مذکور شد و نمودند هر چند توجیهات و تاویلات
راست و درست دارد اما موهم خلاف حق است نباید گفت این تناقض است
تناقض در کلام ایشان بسیار است و باجماع در عقاید اهل سنت و جماعت مقرر شده است
که هیچ ولی بدرجۀ بنی نرسد اما حافظ ابن عسقلانی در تفسیر مدارک میفرماید که تحقیق که انفریده
است اقدام بعضی اقوال در تفصیل ولی بر بنی و این کفریست جلی و در ترقی که
کتاب معتبر است در علم ایقوم و شیخ شهاب الدین بهروردی رحمه الله علیه گفته
است بولا التعرف ما عرفنا التعرف مذکور است که اجماع کرده اند که انبیاء
علی نبیاء و علیهم السلام افضل بشر اند و نیست هیچ یکی از بشر که موازی و مساوی

ایشان باشد و فضل نه صدیق و نه ولی و نه غیر ایشان اگر چه بزرگ باشد قدر وی عظیم
 بود و خطروی و بلند باشد رتبه او و ابو یزید بطاعی قدس سره گفته است آخر نهایت
 صدیقین اول احوال انبیاء است و نیست مرئوسات انبیاء را غایتیکه درک کرده شود
 و نیز گفته است نیست مثال معرفت خلق و علم ایشان به بنی گمراخته تری که بیرون
 می آید از سر خشک که بسته شده است و مان اولیکن در انبیاء تفاوتی و بعضی متماثل
 گفته اند که پیافته است هیچ یکی از انبیاء علیهم السلام کمال در تفویض و تسلیم خیر حبیب
 و خلیل علیهم السلام ازین جهت نویسم شده اند از وصول با آن کمال اگر چه در حال
 قرب باشند یا تحقیق مشاهده و قال ابو العباس این عطایه اولی منازل المسلمین
 اعلی مراتب النبیین و ادنی منازل الانبیاء اعلی مراتب الصدیقین اعلی مراتب الشهداء
 و ادنی مراتب الشهداء اعلی مراتب الصالحین و ادنی منازل الصالحین اعلی مراتب
 المؤمنین انتهى کلام التعرف و در شرح تعرف میگوید که ابو یزید گفته است معرفت
 خلق و علم ایشان به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان است که چون غنی بر خشک
 بسته پیدا آید و میگوید که مراد این سخن آنست و الله اعلم که یکجکس از خلق بر سر
 مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مطلع گردد و اگر هر خلق گردد آیند و معرفت و علم
 خویش گرد آورند کمال مصطفی را صلی الله علیه و سلم نشانستند آتش را مثل کردند
 بدان منی بر سر خشک پیدا آید و آن علم عمل نیست که پیدا کردن آنکه در خشک
 چیست فاما درستن مقداری و صفات و سه بدان علم پیدا آید و اگر آن علم
 نبودی ندانستندی که در آن چیست انتهى و تو کلم در حدیث آمده که بنده چون غبار
 داخل میشود و مجانبیکه در میان بنده و خداست مرفیع میگردد و اندک اندک از غبار

زمین آمده و خط و افراز آن نفیست منتهی و اصل گشت چه رفع حجاب مخصوص بواسطه
 غیبی است پس از ترفع حیولت و توسط ثابت گشت انتهی این خود صحیح است و
 لیکن انیرانی بنید که در تشهد که آخر وقت ادای نماز است و وقت تکلیف
 و اتمیت شهود است میگوید السلام علیک ایها النبی و بعد از وصول با تم و کمال
 مستغنی و فارغ نه نشیند از توسط بحال و کمال آنحضرت و نیاز و تسلیم و توجیه
 پس بنور توسط و توسل مرتفع نگریده است و این حجاب که در وقت نماز ترفع
 می شود حجابهاست که بنده بدان از مقام قرب و حضور و ورافتند حیولت
 و توسط حقیقت محمدی که وی با خداست و ایمان که نوشته اند که رویت اعرابی
 بے توسط و حیولت احدی خواهد بود بے موقع است زیرا که سخن در رویت
 و شهود و نیای است و این بے پروه نمی باشد لا اقل پرده صفات و نیای
 و بحقیقت رویت اعرابی نیز بے پروه صفات نخواهد بود و صفات حق منک از
 ذات نیست و با بر عت است و بدین ذات را با صفات در عرف و بدین
 ذات میگویند کسیکه زید را می بیند با چندین صفات از طول و عرض و لون
 و شکل و جز آن میگویند زید را دید و یکس گفته است که در آفت ذات
 هست مجرد از صفات را خواهند دید پس اگر روح محمد که با ذات حکم صفات
 دارد و نیز باشد چه مانع است و الله اعلم قولکم این معرفت از خواص معارف
 غیب این فقیر است که حق سبحانه تعالی بحض فضل و کرم آن را اعطا نموده بحقیقت
 آن متحقق ساخته است و این معرفت اشارت است با آنچه گفته که عدم توسط
 موجب کمال است و توسط موجب نقصان که اینجا شهود بے پروه است و اینجا

در پرده و این کمال تابع است و گفته اند که کمال و شوکت و عظمت محمد و ممتبوع
 نیز اسم و ریت که تابع و خادم او بجائے رسیده که او آنجا رسیده است و بیست
 او شریک دولت او شده سبحان الله این چه تمثیل و توهم است و سرور و تنهایی
 است و در لوازم این سخن نمی نگرند که چه است اسقاط رسول خداست از میان
 و دعوی مساوات با و ترجیح او یا بر انبیا علی بنیا و علیهم السلام چنانچه تقریر آن گذشت
 حاجت تبرک نیست اما همین یک سخن باز تکرار کرده میشود که واسطه واسطه میگویند
 که امیخو ایند محمد رسول الله را میخو ایند که محبوب رب العالمین و مقصود دنیا و دنیا
 است و آنحضرت را پرده میگویند و حجاب نام می نهند ز سبب سعادت آن عارف
 و کمال آن مشاهد که حق را در مرات محمدی مشاهده کند جانها فدائے عشق این پرده
 بدو سبحان الله این نقصان است کدام کمال بالاتر ازین باشد که جمال محمد و کمال
 حق هر دو مشهود شود و منظور گردد و محمد را حق برائے آن آفریده است که در
 آینه جمال و کمال وی قدس ذات را مشاهده کنند و در خلوت غایب حقیقت وی
 با ذات و صفات حق بواسطت نمایند که هر چه است در اینجا است قال بعض العارفين
 یا یحیی اشعته الله لقلب الامن مرآة سره و هو النور المطلق و پردائے که دور
 باید کرد و پردائے ظلمانی و روحانی و انفسی و آفاقی است که حجاب مقصود پرده
 مشهود شوند نه آنکه ذات محمد را پرده گویند و از میان ساقط گردانند و چیزی بگویند
 که نیا گفت این قضیه انشاء الله تعالی در روز جزا مشخص گردد بلکه در عالم
 برزخ نزد آنحضرت مذکور شود اگر من پیش از شما از عالم رفتم اول شکایتی که از
 شما پیش آنحضرت کنم این خواهد بود و اگر شما رفتید نخست گرفت و گیر که بر شما شود

این خواهد بود و الله اعلم و اگر درین دنیا بوقایع و معاملات هم مطلع نیز دور نیست
 طریقه و عادت این بسکین آنست که چنانچه مشغولان این سلسله توجه بذات حق نموده
 مراقبه جمال شریف آنحضرت می نمایند این فقیر توجه بذات حضرت رسالت پناه
 نموده مراقبه جمال شریف آنحضرت میکند رفته رفته بذات حق یکے میشود بمعنی شوق
 و حضور که نزد این طایفه معنی اتحاد است چنانچه گذشت و مراقبه علیه شریف خود که
 بجهت آنکه دائمی است و درین ایام سخنان شما باعث فریادیت ذکر آنحضرت و توجه
 بجناب وی تقریب شده است بجائے مخصوص شده است که زیادت گرداند
 خداے تعالی آنرا و تمام عارفان و واصلان و مقربان و محبوبان را می بینم که همه
 زبان حال و قال توصل و کذا کری و استمداد استفاده از انتخاب گشاده جنبان
 دنیا و شکستگی و سگی و غلامی نمی نمایند بر و سے ایشان نمیدانیم که کدام در معرفت
 گشاده اند و و سے حقیقت نموده که انجین سخنان بوجود آمده و هر برزده است
 حیرت است ظاهر آنست که شما دغا خورده اید نمیدانم که از دست که خورده آید
 و الله اعلم و العاقبه بالخیر شیخا محمد و ما طریق صواب آنست که قطع نظر از این تفصیلات
 و تحقیقات معارف که مذکور است نموده بے تردد و تفصیل بگویند که همه فیوض
 و فتوح در اول و آخر ظاهر و باطن قبل الوصول و بعد مریدانرا و مرادانرا
 و مجازانرا و محبوبان را همه تبعیت و طفیل و توسل آنحضرت دیگر سخن نیست زیاده چه گوید
 عجب که این آیت که در شان کافران و کفیان قرآن دارد شده بلی بکذب و ابله و بی علم
 ابله و لما بانهم تاویل در شان این فقیران صرف کرده آید و ایشان هم اگر این آیت را
 بخوانند و الله اعلم علی علم چه شود دیگر عزم میدار و که در وجود اتباع نبوی که مردم

و موی آن می کنند و برابر خود کمالات اثبات میکنند و چنین شنیده می شود که ایشان
 در بعضی مکتوبات آنرا بر پنج مرتبه نهاده اند و گفته اند که هر مراتب در ایشان موجود است
 و اینچنین نوشته اند که در یکی از تیراتب علم با سراسر قطعات قرآنی نیز حاصل میگردد
 این مسکین را حیرت است که چگونه است اتباع در اقوال و افعال میباشد که هر چه فرموده
 اند از او امر و نواهی بجا آرند و امتثال نمایند و هر چه کرده اند از افعال بجا آرند و بعضی
 و اخلاق ایشان تصوف شوند بعد از آن در احوال باطن که هر چه از انوار و اسرار انجا
 یافته بود دیگر دو و گویست که این همه کمالات در کمال حاصل شده باشد
 چنانکه در حدیث عایشه رضی الله تعالی عنها آمده است و ایکم یطیق ذلک این همه طاعت و
 عبادت که چندان در نماز شب می ایستادند که پایا مبارک می آما سیدند کجا است
 و آن زهد و ریاضت که بر ملا پس می خفتند و از زبان جو سیر میشدند کجا و آن همه عقل و
 سخاوت و شجاعت و قوت و رحمت و رامت و تواضع و ادب و علم و عفو و وفات
 و حسن عهد و صلح رحم کجا است و غیر ذلک مانند کفر فی الکتاب و مروی فی الاحادیث
 و کما لیک آنحضرت را در نیصفت و اخلاق بود و اقصای مراتب و درجات بود که است
 و مقرر است که حصول فیوض و وصول مقام قرب بر قدر اتباع خواهد بود و خود مبالغه
 و تاکید در نیباب بسیار کرده اند و در عبارات ایشان اکثر ذکر متابعت بذکر فضل الهی
 میفردن است و گفته اند بلکه بعضی فضل الهی گویا بر سه دفعه همین سه مرتبه است و نوشته اند
 که کشف محج و الهام صریح یقین پیوسته است که بسیج دقیقه از وقایع این راه و بسیج محج
 از معارف این قوم بواسطه و سبب توسط متابعت او علی الله علیه و آله و سلم پیوسته است
 و شاهی را در رنگ مبتدی فیوض و برکات این راه سبب بعیت و سبب طیفیه حاصل نه آتی

این امر مجمع علیه است درین احتیاج بکشف و الهام چه دارد و چه کمالات دین و
 صفات سلطانی موقوف برین است و گویا تخصیص و معارف بجهت آنست که سخن دور
 است بلکه مقصود بیان آنست هر که این وقایق و معارف بیان میکند مخصوص شرح
 و بیان آنست بقیین باید دانست که بکمال متابعت موقوف است و زبان را در قفس
 از وی قاهر است چنانکه در اول مکتوبت افاده نموده اند بعد از آن زبان چندان
 بحدی و ثنائی رسول الله صلی علیه و آله و سلم و احتیاج کلی توسط و توسل و س
 صلی الله علیه و آله و سلم گشوده اند که جان را سیراب و دل را شاداب میگردد و دفع
 تمامه توسهات و سوءظن میکند آنگاه با وجود این سرف و سلطنت و استئناء آن از میان
 وقایق و معارف و کلمات دیگر ناظر در سواد ادب و گستاخی چیست اکنون آیدیم بحکایت
 شکوه و محو مقرر است که ارباب مفضل اند برابر ارباب سکر و ارباب سکر محکوم وقت اند
 و حال حاکم است بر ایشان و ایشان را ابن الوقت گویند و از سنگینی نفس و احوال
 نه برآمده و ایشان را با محاب محو که ازین محضیق برآمده و حاکم و غالب شده اند بر وقت
 و ایشان را ابو الوقت گویند چنانست پس از آنچو از بعضی اقطاب که قدوه ارباب محو
 نمکین اند و مغافرتی و مباءاتی و قفیل بر مشایخ دیگر واقع است با امر الهی است بعلیه سکر
 چنانکه حضرت جناب محبوب سبحانی غوث الثقلین امام الغریقین شیخ الكل سید عبد القادر
 جیلانی فرموده اند قدمی بذه علی رقبه کل ولی الله و بزرگی دیگر فرموده است منبت
 حضرة السما راشلی و امثال آن با امر الهی است که در این احوال را الله میباشند صادر
 بعلیه سکر و طغی حال و سکر غیبت و بی تمیزیت و اشاره بذه منافی آنست که در بعضی
 احوال و مقامات حضرت رسول الله صلی علیه و آله و سلم قدم ایشان را بر قدم خود

فرموده اند که این قدم تو قدم من است پس گفت حضرت شیخ قدسی هزه علی رقبه کل
ولی اندلس پس آن بحجت اقبال امر الهی است که بحديث حضرت واقع شده است
اگر گویند پس هیت تفاوت و اختلاف احوال شایخ و اولیاء از ارباب محققین
از محابه و غیرهم رضوان الله علیهم جمعین که بعضی گفته و بعضی نگفته اند گویم ایشان
تکلم نکنند مگر باذن خدا و عزوجل و امر و سه پس هر که امر کرده شد گفت و هر که
امر کرده نشد نگفت چنانکه آمده است که از شایخ وقت پرسیده شد که آیا شایخ
عبد القادر این کلمه یا گفت گفتند نعم با مر گفت بنیک و گفتند این لسان قطبیت
است و از اقطاب در مر زمان کسی است که امر کرده میشود و سکوت و گنجایش
ندارد و او را اگر سکوت و بعضی امر کرده میشوند بقول پس گنجایش ندارد و ایشان را
جز قول و این اکل است در مقام قطبیت زیرا که این لسان شفاعت است و شیخ
صاحب عوارف رحمه الله علیه مقتضای قیاس عقل و مبلغ علم خود این سخن را و احوال
این سخن بر شطح سکر و غلبه حال و استغراق نفس حمل کرده و محل کلام شیخ بر قصد
محدث این قول و عدم تصور آن چنانکه شمارا بر مصلحت وقت که درین کتب
بر ترجیح و تفصیل سکر واقع شده است حمل کرده آید بران ظاهر عبارت شیخ سیاقاً
و سباقاً مخالف است منم شیخ اینچنین رفته چه توان گفت و قول و سیه
مخالف اقوال کبار شایخ آن وقت مثل شیخ ابو مدین و شیخ ابو النجیب سهروردی
که پیر شیخ شهاب الدین سهروردی است واقع شده است و دیگر شایخ عظام
که عدد ایشان موجب اطناب است چنانکه در سیه الاسرار که کتاب معتبر است
و ذکر آن در کتب قوم و طبقات و سیه که از مشایخ علمای محدثین و شیخ محمد جزری

که قدوه علماء متأخرین است و غیر آن مذکور است و مصنف آن بدو واسطه بحضرت
 عزیز الثقلین میرسد و در کتب دیگر مثل روضه المناظر فی مناقب الشیخ عبدالقادر
 که تالیف شیخ مجد دین صاحب قاموس است و در کتب امام عبدالقادر یا فعی غیر
 مذکور است و مریدان شمه ارادین سخنان شهابیسم یا فعی جمعی میگویند که ما چه
 داریم که ایشان بگویند و ما را کجا مجال نهیم سخنان ایشان است هر چه گفته اند اعتقاد میکنیم که حق
 است و جماعت میگویند که اینها از سکر و بخت و دیست و فرقه میگویند که هر چه ایشان
 میگویند میگویند همه با امر الهی است ما مبرین میباشیم اگر بر این قاطعه از کرات
 دایات که از ان بزرگان منقول و مشهور است مشاهده کنیم و بے آن هم بحکم حسین
 ظن مجوز و متوفیقیم الا این حرف که در ولی نسبت بسبب در کائنات صلی الله علیه
 و آله و سلم گستاخی و بے ادبی لازم می آید این را بے شک سکر میدانیم و ان الله
 لا یأمر بالفساد و المنکر و بر هر تقدیر چنانکه عادات این فقیر است توقف و تسلیم
 تجویز در میان داشت که صدور آن ناشی از مقام صحو و تمکین باشد اما شایرین
 شریف خود اعتراف کردید و گفتید که هر که مثل این قسم سخنان گفته باشد
 آن سکر است و سکر ترجیح بر صحو کرده اید و گفته اید که صحو و سکر بی مزج سکر
 است تصور است و صحو فالص نصیب عوام است این سخن اعتراضی است
 و خلاف اصطلاح قوم و اجماع شایخ است که صحو مرتبه ایست که صاحب
 آن بکمال تمیز و اطلاع بر مراتب و مقامات مستغنی شده و هیچ جا بسکر که فی
 و بے اطلاعی است از تمامه اشیا و مزج گردد و در حقیقت صحو و سکر فتنه
 که جمع میشود صحو فالص که آنرا نصیب گفته اند است سخن در مقام عارفان

در کلام اهل اهل الله ورسوله میروید و در کلام ایشان معلوم میشود که از بزرگان آنها که
 به ایشان بسکه در موقع منیت و غیره صرف دارند و باین نوع کلمات تکلم نموده اند و
 عوام اند آنچه سخن است و گفته اند ازین عبارت مدح سکر و اعلا شأن آنحضرت میگردد
 و در آن مکتوبات گفته اند که سبحانی ببطانی سبحانی من مراسم ندارد که آن از دایره
 انفس و آفاق برآمده و این و رای الفیض و آفاق است و آن از حشر شسته سکر خوش
 زده و این از عین محبوب برآمده اینجاست ترجیح معنوی مفاخرت و مقامات بدان کرده
 آید و گفته آید که سکر ظاهر شدن حالیت بر دل که در لی نقیذ اند که پرستیده و از خیر
 که پرستیدن آن واجب بود پیش از ظهور آن حال و این بمثل دوستم است یعنی
 آنکه آنخیز منکر و شیخ است و پرستیدن وی از نیجبت بود و یا صحیح است لیکن در
 سسر و کتمان آن مصلحت دینی بود و لازم نیست که آنچه در کلام اهل الله واقع
 شود البته ازین قبیل باشد از قسم اول از جهت عدم مصلحت و خود ترک واجب
 که کتمان سسر در غایت مصلحت است بر هر تقدیر لازم آمده است و صاحب سکر
 معذور است اگر سبب افیاض محض گردد و اختیار و تکلف را مدخل نبوده و بدان
 سکر را که در کلام اکابر واقع شده است حد که در تحمین نموده آید و مسلم داشته آید
 و وی را بر میگفتند که این بیچاره باطنی با اهل خبره که قمار نقل مانده اند و از زبان
 حضرت خواجیه شنیده شده که میفرمودند شیخ عبداللہ انصاری فرموده اند که بر بایند
 در دعای بسته اند یکی از آنجه که گفت خمیه بر پلوس عرش زد و ملوای ارفع من
 ملوای محمدیم از آنجه خواهد بود بلکه اشنع و اقیع از اول و قول سبحانی را تا مدخل
 میشود است که در عوارف مذکور است که آنرا حکایت عن الله گفته است و اقوال که

از شیخ جنید بغدادی آورده اند که هو العارف والمعروف ولون الماد لون اناء و
 المحدث اذا قرن بالتقديم لم يبق له اثر بر تقدیر صحت مدور آن از ایشان از باب غایبی
 التوجید است و این مذمب عال مقام این قوم است اینجا سکر حبیت شیخ ابن عربی که
 بیان وحدت وجود و اثبات آن میکند بر آن لایحیکه معتقد اوست از سکر نیست ^{بسیار}
 و معتقد ایشان همین و مذمب شیخ جنید اگر همین است خود غیر والا اشارت است ^{کلیت}
 و حقیقت وجود حق سبحانه تعالی و فرعیات و عاریت وجود خلق و فنا و اضمحلال این وجود
 در نظر شود و در مقابل وجود حقیقی و غلبه و سطوت این بر آن و لون الماد لون اناء
 تمثیل و تصویر است بر اے ظهور صفات و افعال و هیاتالی و کونونات بحسب استعداد
 و قابلیت ایشان و ظهور ذات و هیاتالی و تقدس در برابر او و مظهر جلالت اهل وحدت
 وجود میگویند و فرموده اید که اگر محو خالص بود که افشا و اسرار اینجا کفر نیست و خود را
 از دیگرے بهتر دانستن شرک بود انتهی سابقا معلوم شد که این کلیه نیست که اگر محو باشد
 و با مر باشد کفر نیست اگر صحیح است در اظهار آن فوت مصلحتی نیست و اگر نه وقوع آن
 از اهل محو ممنوع است و خود را بهتر از دیگرے دانستن شرک چه ا باشد ظاهر شود فهم است
 و صحیح کبر است و نوشته اند که این فقیر که انجیمه دفاتر در بیان علوم و اسرار انظار
 علیه نوشته است ظاهر اینجا نظر شاعر یافته است که از روسته محو خالص نوشته است
 بجزج سکه ها شاد و کلا که انوار و منکرات و کذات و سخن مایست سبحان ایند تا کنون
 گمان این بود و از کلاما شما نیز گمراه و متافیه معلوم میشد که ایشان صاحب محو و مکین
 اند و از سکر و تلوین منز و مبر اند درین وقت چنین معلوم میشود که صاحب سکر بوده اند
 و مقرر است که مرتبه اهل سکر ماضی و نازل است پس تحقیقات و تدقیقات که کرده ایم

برای اثبات سکر کرده آید یا برای تصحیح و تصدیق آنچه واقع شده است باین سکر برای اثبات
 سکر چه معنی دارد و اگر آنچه واقع شده است باین سکر صحیح و سوس بر قواعد طریقت و در
 قرار و ادله حقیقت است چنانکه از بیان کردن معاین و معارف برای اثبات آن ظاهر شود
 چه غم و آید و چه احتیاج با عذار و انکسار است و الا از اول میبایست گفت که معذور
 دارد چه زیست ازستی و بخودی واقع شده است و بعد از نشستن عبارتستی آن
 سخنان را از خیز اعتبار و صفی و زکار می ترسیده و محو نموده و توبه کرده و کلام السکا
 الطوی و لایزوی و محجب است از سیور کبیکه جمیع فضایل و کمالات محمدی علیه افضل
 التحیات و اکملها حاصل کرده و باقی الغایات مراتب متابعت و محال رسیده در قرب
 و وصول بجای رسیده که همه را پس انداخته و حقیقت را بیابوده دیده و دریافته گرفتار باشد
 بسکر دیگران خود چه کار کنند که با اصل نرسیده گرفتار نماند و اندر محبوب انداز ایشان
 اگر بجهت بقای حجاب سکر و بی تمیزی واقع شود و عیب نباشد و نوشته که سخن همان بصحبه
 خالص متصف اند بسیار از هر این قسم سخن نیافتند و ولها کس مردم از جانبزدند اگر داد
 ولها کس خواص است مثل این سخنان آنرا از کجا از جامی بر نند و محظوظ می سازند و اگر دلسا
 عوام است و لربائی فریقین آنها چه مقصود است و چه اعتبار دارد و در اصل سخن اعتبار ندارد
 مدار بران نیست بسا کس که سخنان کا ملان گویند و کامل نباشد و بسا کس که حرف
 ندانند و کامل شهید الحمد شد اما که ایشان اند هم کمال است و هم سخن سخنان خوب شا بسیار
 اند و دلربا اند اما این سخن شیخ که نسبت با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بی ادبی
 و گستاخی کرده آید آنها را می پوشد و بدنام می سازد و بعضی از سکینان این را و غلو
 ایندزگاه و گدایان این کوفی با وجود نقصان کتب و دفاتر در بیان قواعد طریقت و

احکام معاملات زیاده اند از نوشته باشند و در یک حرف هم خورده بطن و انکار شریعت نشده باشند
 و از شاه راه دین بگردان نیفتاده و وهاب کریم سخنان ایشان را در بواطن اهل ایمان بوقایب
 همدان گوارائی داده و قبولی بخشیده است و بحکم وصیت مشایخ که در نشان ایشان فرستاده
 است و لایحکم بالمحققین و الدقایق بل بدین المخلوق علم المعاملات و ماسخهون به من العیوب
 بهین قدر اختصار نموده امیدوار قبول عند الله و بیافض الوجه عند رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
 انشاء الله تعالی ^س باش که تا روز قیامت و مدد آن تو کار آید و یا این ماه در راه
 ماسکسته ملی میخیزند و بسبب بازار خور و فروشان آن راه دیگر است سخن سید الطایفه
 است رضى الله عنه تاسبت العبارات و فزیت الاشارات و ما نفعا الارکیعات ثانی
 اللیل غم ایمان باید خورد و از سابقه اندیشید که چه رفته است و نوشته آید که این سخن
 که منی بر افتاد اسرار باشد و از ظاهر مصروف بود و هر وقت از مشایخ طریقت بطور آمده است
 و عاده مستمره این بزرگواران گشته و این امری نیست که از این فقیر پیدا کرده و لیسند الاول
 قافیه کسرت فی الاسلام انتهى ظهور سخن شتبله اسرار توحید و شیطیات و طاماک از ظاهر مصروف
 باشند و افهام عوام بدان نمیزسد و آنرا موهبات و بهیات میگویند بسیار است اما این قسم سخن که
 بحضرت اولیاء خصوص حضرت سید المرسلین در افتاد و دعوات و مساوات و هم پیرگی از وی
 در نظر نمی آید و عاقلی گفته ^س با خدا دیوانه باش با محمد یوشیار و ظاهر این کلام بی ادبی
 و گستاخیت و حرف این از ظاهر نمی آید که بحیثیت دشمنان و این را ثابت و محقق بکشف
 الدلائل ساخته آید و در آخر که را بهانه ساخته آید و میدانید آنها که مستی کردند و بتقییدها
 نمودند چه چیز بابر اینان گذشت و هنوز زبانه بطن و تشنیع ایشان دراز است
 و قول شریف و لیسند اول قافیه کسرت فی الاسلام عجب واقع شده است

و مراقترا من بشناخت آن کافیت و شنیده چون شگفته بازیم نمی آید و کذلک
 و لا یتکلم بامرج اللسان و آیه کریمه یا لفظ من قول الالیه رفیت عتید و حدیث شریف کف
 هذا یعنی اللسان در باب کافیت و الله العالم این کلمات بقصد استقنار و دستکشاف
 حال و دفع تالم عارض بیان و تسکین عرفت صدر نوشته شده و قصد آن و شست که
 چیز بنویسد و بالزام نفس خود و انعام راضی باشد اصل غرض نصیحت و خیر خواهی کشف حال
 است که الدین النبی محمد بن را در چند مجلس اعلان داده و هر بار استخاره بجناب حق و استغفار
 از نفس و شیطان و تیری از حول و قوت بمبانه اذکید و الحاح تمام می نمود و می نوشت امید که
 معذور باشد بلکه ماجر گردد و وطن فقیر شیخ جمیل است این مقدار که مرا بشما نسبت محبت
 و افتخار است کم کس را نخواهد بود صاحب کشف المحجوب در باب شیخ حسین بن منصور صلیح
 گفته است بحمد الله عز و جل و ی بر دل من اما طیفش هیچ وجه مقبول نیست او کا قال و
 نزد این فقیر شما هم عزیز اید و هم طریق شما اما این سخنان که نسبت بحضرت سید کائنات صلی
 علیه و علی آله و سلم میگویند اینها را تاب ندارد اینچنین نسبت آنحضرت شایع گفتند که با حور
 بروشند اما بر داشت این کلمات از طاعت حال این فقیر بیرون است و همیشه دعا
 این فقیر در خلوت و جلوت بعد از صلو و سایر اوقات این بود و هست اللهم ربنا
 حقاً و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلاً و ارزقنا اجتنابه اللهم حب و بعد از آن که آوازه
 کمالات شما در میان است آن نیز میگویم خداوند این مرد را کمالات خود اینچنین خبر میدهد
 اگر صادق است ما را دلیل صدق و حقانیت او الهام فرماتا و در آخر فی دریا پیدا آید
 که رفع شبه و التباس کند اگر چنین است او را بر سر انصاف از و ازین روش باز دار و یکبار
 شنیده شد که نسبت فقیر این آیه میخوانند که و ان یک کاذباً علی کذب و ان یک صادقاً

میبکرم بعد از آنکه ایامی که التماس انت که اگر این طریق که مردم دست آورند کار شما
 ساخته اند ترک و بدو اعلام نمایند دوستان همه در ربه طاعت و ایستادگی و شکر
 نیز بر راه محبت و اعتقاد آیند و چون ملازمان حال خود را در اهل سکر داخل ساخته اند
 این سخن مشهور سلطان بایزید بطاحی قدس سره است که در وقت رفتن از این عالم فرمودند اللهم ان
 کنت یومئذ بجانی ما اعظم شافی فالیوم انما جوسی قطع زنا سری و اقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
 محمدا رسوله الله الله که ختم کلام بر شهادتین اتفاق افتاد الحمد لله عاقبت بخیر باد و صلی الله

علی سیدنا السید المصطفی الامین خاتمه الوجود و مرکز الظهور و البیوع

الحق و لسان الصدق محمد و آله و اصحابه و اتباعه و ازواج

جمعین هدایه طریق الحق و محی علوم الدین

و باریک و سلم

تمام شد در شهر کربلا

عین



صحت نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	براء	براء	۱۹	۷	پوشیده	پوشیده نماند
"	۳	العارف	المعارف	۲۲	۱۸	بولا	لولا
"	۵	الاجتبار	الاجتباء	۲۳	۱۹	مرتفع	مرتفع
۲	۹	ازسر	ازسیر	۲۴	۵	بدرگاه وی	بدرگاه و
"	۱۱	بات	باب	"	۸	رویت	رویت
۵	۱۵	را	راه	۲۵	۸	آنحضرت را	آنحضرت صلی الله علیه و سلم را
۱۳	۱۵	ایجادم	اینجام	۲۶	۱۸	بانهم	یا تهم
۱۴	۱۰	نز	نزد	۲۸	۱۰	شکر	شکر
۱۷	۱	سمی ای	سمائی	"	"	ارباب بفضل	ارباب محض فضل
۱۸	۳	اسقاد	اسقاط	"	۱۷	حضراء	خضراء

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۰۰	۴	یا فیم	یا فیم	۳۵	۶	الدین	ایس
۴۳	۷	بطوی	بطوی	"	۷	وتیری	وتیری
۳۲	۱	نخم	نخم	"	۹	صلاج	حلج
"	۱۱	ہذا الاول	الاول	"	۱۲	انخفت	بخفت
"	۱۲	قلیحة	قارورة	"	۶	خین	نخین
۳۵	۲	یلفظ	یلفظ	۳۶	۱		

صحت نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	بداء	بداء	۱۹	۴	پوشیده	پوشیده
"	۴	العارف	المعارف	۲۲	۱۸	بوللا	لوللا
"	۵	الاجتبار	الاجتبار	۲۳	۱۹	مرافق	مرافق
۲	۹	ازسر	ازسیر	۲۴	۵	بدرکاو	بدرگاه
"	۱۱	بابت	باب	"	۸	روپت	رویت
۵	۱۵	را	راه	۲۵	۸	انخرفت	انخرفت علی سلمه
۱۳	۱۵	انجامدم	انجامدم	۲۶	۱۸	بانهم	یا تنهم
۱۴	۱۰	نز	نزد	۲۸	۱۰	شکر	شکر
۱۷	۱	مسئای	مسائی	"	"	ارباب	ارباب
۱۸	۳	اسقاد	اسقاط	"	۷	حضرار	خضرار

